

# نقش خارجی در تحولات داخلی

## مسعود بهنود

پاس نو، 10 خرداد 1382

<http://behnoudonline.com>

معمول این است که اهل سیاست خواست ها و تصمیم های خود را به درس عبرت تاریخ موکد می کنند بی آن که به خود زحمت خواندن تاریخ بی دروغ و بی تعصب را بدهند که از آن است که عبرت می زاید و گرنه تاریخ و قصه هایش هبه درد لالائی و خواب کردن ها می آید و بس

راست و بی دروغ تاریخ می گوید در تمامی قرن بیستم هر تحول بزرگی که در ایران رخ داده نه تنهایی به دست مردم ایران بلکه متأثر از قدرت های بیرونی و درگیری آن ها و دخالت هایشان بوده است. سرخط های تاریخ را در نظر آورید. از جنبش مشروطیت تا انقلاب 22 بهمن که از قضا هر دو جنبش هائی مردمی بود.

در سال های اول قرن تضاد اصلی جهان بین دو قدرت امپراتوری های انگلیس و روس بود که چون روس از استبداد محمد علی شاهی حمایت کرد، امپراتوری رو به زوال عثمانی و هم امپراتوری قدرتمند بریتانیا به حمایت از مشروطه خواهان پرداختند در این وسط قانون اساسی به ما رسید.

در پایان جنگ جهانی اول امپراتوری های روس و عثمانی مضمحل شدند اما با روی کار آمدن اولین دولت سوسیالیستی در شمال ایران نگرانی در دل غرب افتاد. انگلیسی ها آن قدر در ننگ صدمه دیده و فقیر شده بودند که ناچار بودند ارتشیان پراکنده خود را از همه دنیا جمع کنند و به عنوان چاره در تمام کشورهای همسایه شوروی حکومت های متجدد را میدان دادند تا به دست آدم هائی که بعضی هاشان مخالف آن ها بودند بیفتند اما نظم و نسبی بگیرند و از افتادن این کشورها به دست کمونیسم جلوگیری شود. از این ماجرا نصیب ایران پایان حکومت قاجار شد و روی کار آمدن رضاشاه که دیکتاتوری او بدتر از دیکتاتوری محمد علی شاه نبود. دیکتاتوری بود و سخت گیر ولی دانشگاه هم ساخت و راه و امنیت هم آورد و از اتفاق دست خارجی ها را هم کوتاه کرد. روی کار آمدن او که می خواست رییس جمهور شود و مرحوم مدرس نگذاشت و جان خود را هم در راه مبارزه با دیکتاتوریش گذاشت، خوب یا بد تحول بزرگی بود در تاریخ ایران که باز خارجی ها موجبش بودند.

جنگ جهانی دوم شد و متفقین به ایران یورش آوردند و بدون آن که کسی کشته شود کشور را اشغال کردند تنها مقاومت اندک آن هم به خاطر نرسیدن خبر ترک محاصره از سوی دریادار بایندر در جنوب کشور رخ داد و او شهید شد.

ورود متفقین به کشور مصادف شد با دوره ای آزادی و پایان دیکتاتوری رضاشاه و در جایی ثبت نیست که مردم از این اتفاق ناراضی بوده و علیه آن اقدامی کرده باشند. باری آزادی نصیب ما شد.

کودتای 28 مرداد حادثه ای مهم در تاریخ ایران بود که داغ آن تا 25 سال بر دل مردم آزادی خواه ماند و باعث استقرار دیکتاتوری آخرین شاه شد که سرانجام به انقلاب از پا در آمد. این حادثه نیز بدون دخالت خارجی ممکن نشد و دست داشتن انگلیسی ها و سیا در آن کودتا مسلم است و جای تردید ندارد. حتی کسانی که به دکتر مصدق و دولت او علاقه ای نشان نمی دهند هم آن کودتا را از جمله علل ناخرسندی ایرانی ها از آمریکا می دانند و حق هم دارند با همه بی سلیبگی.

در کودتای 28 مرداد روی کار آمدن جمهوری خواهان - به ریاست ژنرال آیزنهاور - در آمریکا و روی کار آمدن محافظه کاران - به ریاست وینستون چرچیل در انگلستان - زمینه ساز بود و اگر دولت کارگری اتلی در لندن بر سر کار

می ماند و هم دموکرات ها در آمریکا برنده انتخابات ریاست جمهوری سال 1952 می شدند به احتمال زیاد کودتا نمی شد و تاریخ ایران شکلی دیگر می گرفت.

در انقلاب مردمی 22 بهمن گرچه حکومت شاه استبدادی بود ولی اگر در انتخابات سال 1978 آمریکا جمهوری خواهان شکست نمی خوردند و جیمی کارتر دموکرات با شعار دموکراسی و حقوق بشر بر سر کار نمی آمد به احتمال زیاد حکومت قدرتمند شاه چنان لق و مستاصل نمی شد که نتواند در برابر امواج انقلاب برپا بیستد و به هر قیمت موج را می گذراند.

حادثه مهم ایران بعد از انقلاب جنگ هشت ساله بود که هزاران اثر اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بر ایران نهاد. آن جنگ اگر در ایران انقلابی گروگانگیری نشده و آمریکا در مخاصمه با ایران قرار نگرفته بود همه می دانند که رخ نمی داد و در نهایت هم اگر آمریکا مستقیم با ایران وارد نبرد نشده و هواپیمای مسافربر ارباس را به عنوان هشدار ساقط نکرده بود آن جنگ به آن زودی تمام نمی شد و معلوم نبود که بعد از مرگ امام چه اتفاقی می افتاد بر سر هر دو کشور که مصر به شکست دادن هم بودند.

این تاریخچه با همه بد و خویش در مورد کشورهای دیگر خاورمیانه و از جمله همین عراق و افغانستان هم جاری بوده است هم استقلالشان و هم تحولات بزرگشان، بالا و پائین رفتن حکومت هایشان بیش از آن که تحت تاثیر خواست و حرکت مردمشان بوده باشد همه تحت تاثیر قدرت های خارجی رخ داده است. و کمتری است که حادثه بزرگی در تاریخشان ثبت باشد که فقط به خواست مردم شکل گرفته باشد.

این مرور از آن جهت لازم می آید که کسانی تصور نکنند که کشورها در مقابل امواج تحولات بیرون از خود ایمن بوده اند. اما یک نقطه در این میان مسلم است. خارجی ها این که همواره موفق به تحولاتی بزرگ و تاریخی در ایران و کشورهای همسایه شده اند از آن روست که حکومت های این منطقه با مردم نبوده اند و حکومت جدا از مردم هر چقدر مسلط که صدام بود و هر قدر مسلح و قدرتمند که حکومت شاه بود در برابر تصمیم گیری های بیرون از خود ناتوان بوده اند.

در تاریخ خود ایران هرگاه حکومت ها و مردم با هم بودند - حادثه ای که کمیاب بوده است - دسیسه ها و طرح های خارجی ها بی اثر مانده چنان که در دوره آزادی های دوازده ساله - شهریور 20 تا مرداد 32 - در ماجرای آذربایجان اتفاق افتاد و در مورد قرارداد تقسیم ایران که در سال 1909 و 1918 رخ داد نیز کشور با همه ضعف و ناتوانی با پایداری دولت هایش ایستاد. به زبان دیگر تنها دموکراسی است که از کشور ضعیفی هم در برابر قدرت های بزرگ مقاوم ساخته است. این همه درسی است که به کار این روزها می آید که حکومتی جمهوری خواه و تندرو در آمریکا بر سر کار است و رسماً ما را تهدید می کند. آن ها که می گویند ملت ایران خارجی را تحمل نمی کند و... به یاد شهریور 20 باشند. مبدا برای دریافت واقعیت کشور را به جای بی برگشتی بکشاند تا به درس راستین تاریخ بی دروغ واقف آیند.